ب) روایت علی بن حنظله؛ «والله إن له عندي سبعين وجها»

گام دوم؛ مرحوم مجلسی یک بابی در جلد دوم بحارالانوار دارند. عنوان باب هم خیلی مربوط به بحث ما است؛ «علل اختلاف الاخبار وكيفية الجمع بينها والعمل بها ووجوه الاستنباط». می‌فرمایند «علل» نه علت. در ادامه آیاتی را می‌آورند که رسم مرحوم مجلسی در بحارالانوار است. واقعاً این یکی خصوصیت خود بحارالانوار است. کتاب ایشان متمحض در روایات نیست. بحارالانوار است، یعنی انوار الثقلین. یعنی هم متن آیات را می‌آورند و هم اقوال مفسرین را می‌آورند، بعد هم سراغ روایات می‌روند. مستدرک البحار نوشته شده، نمی‌دانم آیا در مستدرک هم همین را ادامه داده‌اند یا نه. علاوه اینکه اگر با امکانات امروزی بخواهد بحارالانوار مستدرک شود، خیلی مفصل می‌شود. خب ایشان یک نفر بودند، ولو معین داشتند. شاید خدمت شما عرض کردم. مرحوم آقای تهرانی بحارالانوار را کمکم از تهران می‌آوردند. وقتی بحارالانوار را خرد خرد می‌گرفتم، اوائل کار بود، در ذهنم بود وقتی صد و ده جلد بحارالانوار را گرفتم و در خانه هست، پس کل کتب روائی را دارم. بعد کتاب را گرفتم و آوردم. بعد با فاصله‌ای وقتی مطالعه کردم برایم واضح شد که یک ثلث مصادر بحار، در بحارالانوار هست. یعنی باز دو ثلث از مصادر و منابع بحارالانوار در بحارالانوار نیست. خب جلوتر هم عرض کردم که این لوازم را داشت. منظور این که مرحوم مجلسی این کار را کرده‌اند.

خب در همین باب، دو حدیث هست که چندبار عرض کرده‌ام. یکی صفحه صد و نود و هفت است، یکی صفحه دویست و چهل و سه است. دو حدیث است که یکی از آن‌ها از محاسن است، دیگری از اختصاص و بصائر الدرجات است. یعنی این روایت شریفه در سه کتاب هست. خیلی جالب است. اگر در بحث تقیه این‌ها را در نظر نگیریم بحث ابتر تمام می‌شود. روایت چیست؟

> **عن ابن مسكان ، عن عبدالاعلى بن أعين قال : دخلت أنا وعلي بن حنظلة على أبي عبدالله فسأله علي بن حنظلة عن مسألة فأجاب فيها فقال علي : فإن كان كذا وكذا؟ فأجابه فيها بوجه آخر ، وإن كان كذا وكذا؟ فأجابه بوجه آخر ، حتى أجابه فيها بأربعة وجوه فالتفت إلى علي بن حنظلة قال : يا أبا محمد قد أحكمناه ، فسمعه أبوعبدالله فقال : لا تقل هكذا يا أباالحسن فإنك رجل ورع ، إن من الاشياء أشياء ضيقة وليس تجري إلا على وجه واحد ، منها : وقت الجمعة ليس لوقتها إلا واحد حين تزول الشمس ، ومن الاشياء أشياء موسعة تجري على وجوه كثيرة وهذا منها ، والله إن له عندي سبعين وجها**[1]

«دخلت أنا وعلي بن حنظلة على أبي عبدالله فسأله علي بن حنظلة عن مسألة فأجاب فيها فقال علي»؛ ببینید یک سؤال پرسید و حضرت جواب دادند. علی بن حنظله چه گفت؟ گفت: **«فإن كان كذا وكذا؟»؛** تو داری موضوع را عوض میکنی؛ همین هم بود درعینحال که حضرت احترام او را روی حساب ظاهر ندانشتند و آن لفظ تند را فرمودند...، **«فأجابه فيها بوجه آخر»؛** یک جواب دیگری به او دادند. بعد گفت **«وإن كان كذا وكذا؟ فأجابه بوجه آخر، حتى أجابه فيها بأربعة وجوه»؛** چهار جواب مختلف را از حضرت گرفت. خوشحال شد، **«فالتفت إلىّ علي بن حنظلة قال : يا أبا محمد قد أحكمناه»**؛ حضرت را گیر انداختیم. یعنی ایشان را مجبور به تناقض گویی و اختلاف گویی کردیم! سبحان الله! جواب هایی است که واقعاً موضوعات مختلفی دارد و با هم جمع میشود، او میگوید «احکمناه»! حضرت را گیر انداختیم!

«فسمعه أبوعبدالله»؛ حضرت این جمله او را شنیدند، **«فقال: لا تقل هكذا يا أباالحسن فإنك رجل ورع»؛** به زبان و حرفت دقت کن. تو نباید به این صورت بگویی. **«إن من الأشياء أشياء ضيقة»؛** یعنی یک موضوعاتی هست که مضیق یک وجهی است. وقتی به آن جواب میدهیم همینطور است. **«وليس تجيء إلا على وجه واحد، مثل : وقت الجمعة ليس لوقتها إلا واحد حين تزول الشمس»؛** این روشن است. یک واقعه زمانی است که آن هم ابتدای وقت است که تمام شد.

«ومن الأشياء أشياء»؛ متأسفانه نگفته چه سؤالی کرده بود. ای کاش گفته بود. تا در فضای علم کاملاً معلوم شود که چه طور وقتی عوض کرد، او این درک را نداشت که تو داری موضوع را عوض میکنی. این قدر نمی فهمی که وقتی موضوع را عوض میکنی جواب هم عوض میشود؟! بعد میگویی «احکمناه»؟! بعد فرمودند: **«و من الأشياء أشياء موسعة تجيء على وجوه كثيرة»؛** عرض من این است که نود و نه درصد فضای فقه این دومی است. شما انس بگیرید و ببینید اینطور هست یا نیست. یعنی مواردیکه یک جواب واحد دارد روشن است. اصلاً محل اختلاف نیست و میخش هم کوبیده میشود. اما نود و نه درصد موارد ذو وجوه است. تزاحم مالکات دارد. باید تابع ارزش تشکیل شود و مبانیی که قبلاً عرض کردم. انشائات طولی نیاز دارد. برای مدیریت اینکه مکلفین جیبشان را از اکثر چیزی که برایشان ممکن است پر کنند. بعضی از مکلفین هستند که نمیشود. اما شارع کاری کرده که همه اینطور شوند. لذا میفرمایند: **«وهذا منها»**؛ این از آنها است. **«والله إن له عندي سبعين وجها»**؛ سبحان الله! یعنی حال تو چهار موردش را پرسیدی و چهاراتایش را من جواب دادم و به خیالت خوشحال شدی و گفتی «احکمناه»! پناه بر خدا. بلکه سبعین وجه دارد. میخواهی سریع برای تو بگویم؟! ان کان کذا و کذا. همین مسأله تو این وجوه را دارد.

شاگرد: مقصودشان «سبعین مخرج» از تناقضی است که فکر میکنی. یعنی این چهار وجوه، از چهار وجوهی نبوده که بگوید من فهمیدم. در ذهنش متناقض بوده و حضرت فرمودند «سبعین مخرج» از این تناقض.

استاد: که تناقض نیست. وجه هم غیر از مخرج است. در معانی الاخبار «لی منها سبعین مخرج» بود که آن بهمعنای محمل است. اما اینجا وجه است.

شاگرد۲: «و هذا منها» دارد.

استاد: این از آن هایی است که وجه زیادی دارد. «ومن الأشياء أشياء موسعة تجيء على وجوه كثيرة وهذا منها»؛ این سؤالی که کردی و من چهار جواب دادم، از آن دومی است که وجوه کثیره دارد. «والله إن له»؛ موردی که تو سؤال کردی، «عندي سبعين وجها»؛ یعنی برای آن هفتاد وجه هست.

شاگرد: هفتاد تا از این «و ان کان کذا»؟

استاد: بله. این را زیاد گفته ام؛ ابوحنیفه بهت زده شد. اصلاً شیعه اینها را نقل نکرده است. ابوالفرج ابن جوزی با سند متصل از اهلسنت، نقل میکند. به نظرم ذهبی در سیر الاعلام النبلاء[2] سندش را انداخته است.البته این ازحافظهام میگویم. در فدکیه هم گذاشتهام که از خودشان سند میآورند. از ابوحنیفه سؤال کردند «من افقه الناس؟ قال افقه الناس جعفر بن محمد علیهالسلام». گفتند چرا؟ آن وقت توضیح داد. میگویی منصور ملعون به حیره عراق آمده بود. حضرت هم با آن اجبار و ظلمی که داشت به آن جا آورده بود؛ منصور ملعون، امام جعفر صادق علیهالسلام را به عراق آورده بود. ابوحنیفه میگوید. به سند خود اهلسنت است. میگویی حضرت را آورده بود. ابوجعفر ـ منصور مخفیانه من را خواست. چه کارهایی میکردند! میگویند ماموِن این کارها را میکرد، درحالیکه اسم ماموِن آمده و الآ هیچ فرقی ندارند. میگویی منصور من را خواست و گفت: «ای أبا حنیفة! إن الناس قد افتتنوا بجعفر بن محمد»؛ به خیال مردم میرسد که جعفر خیلی چیز بلد است. «فهیئ لی من مسائلك الصعاب»؛ مسائل مشکل را بیاور که من هم نشسته باشم و ایشان هم باشند و جمعی باشند تا بپرسی. خیلی جالب است. میگویی رفتم و آماده کردم و وارد شدم. همین که وارد شدم دیدم امام علیهالسلام کنار ابوجعفر خلیفه قلدر قاتل نشسته بودند، میگویی «دخلني لجعفر من الهيبة ما ال يدخلني لأبي جعفر»؛ میگویی خلیفه ظالم او بود. اما وقتی رفتم هیبت امام علیهالسلام من را گرفت. امام مظلومی که در کنار این ظالم نشسته بود. مظلوم که کنار ظالم نشسته، آدم که وارد میشود میگویی فعلاً او تحت سیطره ظالم است و مظلوم که هیبتی ندارد! لذا این شاهد آن حدیثی است که حضرت پرده از جلوی چشمش برداشتند و گریه کرد. گفت آقا منصور اینطور به شما تکیه کرده و شما هم خستهاید! حضرت پرده از چشمانش برداشتند و دید خافقین شرق و غرب، ملائکه پشتوانه اش هستند. ابوحنیفه این را نمی دید ولی ظاهرش را حس کرد. وقتی وارد شد دید این آقا هیبت دارد، نه آن... .

بعد میگویی ابوجعفر به امام علیهالسلام گفت: «ثم التفت إلي جعفر، فقال: ای أبا عبد الله! تعرف هذا؟ قال: نعم، هذا أبو حنيفة. ثم أتبعها: قد أتاني»؛ من همیشه میگویم اشاره به این است که شاگرد خودم است. فرمودند نزد ما میآید.

منظور اصلی من اینجا است. میگویی مسائلی را آماده کرده بودم، هر مسألهای که میگفتم امام علیهالسلام ابتداء تمام اقوال فقهای بلاد اسلام را میگفتند. فقهاء کوفه این را میگویند، فقهاء مدینه این را میگویند، فقهاء بصره این را میگویند. اول همه اینها را میگفتند و بعد نظر خود اهل البیت را میگفتند. بعد میگویی گاهی با برخی از فقهاء موافقت میکردند و گاهی هم با هیچکدام از آنها موافقت نمی کردند. بعد ابوحنیفه میگوید: «أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟»؛ اعلم کسی است که همه حرفها را میداند و خودش هم حرف دارد. گاهی که آدم همه حرفها را نمیداند یک حرف ضعیفی انتخاب میکند، چون نمیداند. منظور اینکه اینها وجوهی است که حضرت میدانند. چه بسا سر جایش وجوه فقهای دیگر را هم میدانند. اگر آن فقیه اشتباه گفته، حضرت آن محمل درستش را با آن قیدی که موضوع را بر میگرداند، بیان میکنند. وقتی حضرت میگویند «عندی سبعین وجها» این مشکلی ندارد.

بنابراین این یک حدیث اول بود. حضرت آن را به کتاب برگرداندند و اینجا هم گفتند این همه وجه نزد من هست.

شاگرد: حضرت فرمودند اعلم ناس کسی است که اقوال را بداند... .

استاد: ابوحنیفه گفت. چون اول از او سؤال کردند «من افقه الناس عندک». گفت «افقه الناس جعفر بن محمد». گفتند چرا؟ این قضیه را گفت. گفت بهخاطر اینکه من کسی را میشناسم که همه اقوال را بلد است و خودش هم نظر دارد. پس اعلم الناس است. «أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟». این درکتاب های شیعه متأخر آمده است. جالب است که در کتب شیعه متقدم این نیست. به ذهنم میآمد که خود علماء اهلسنت سند متصل داشتند و مخفی میکردند،

ات دست شیعه ها نیافتد تا آن را نقل کنند. همینطور تا قرن هفتم آمده، ابن جوزی به گمانم در المنتظم آورده است. با سند آورده و لذا معلوم میشود که اینها بوده است.

بنابراین حضرت فرمودند اگر احادیث ما مختلف است، قرآن بر هفت وجه نازل شده. آن سبب میشود ما طوری بگوییم که به نظر شما تناقض میآید. وحال اینکه اینطور نیست.

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲ صفحه : ۱۹۷

[2] سير أعلام النبلاء ط الرسالة (۶/ ۲۵۷)؛ ابن عقدة الحافظ: حدثنا جعفر بن محمد بن حسين بن حازم، حدثني إبراهيم بن محمد الرماني أبو نجيح، سمعت حسن بن زياد، سمعت أبا حنيفة، وسئل: من أفقه من رأيت؟

قال: ما رأيت أحدا أفقه من جعفر بن محمد، لما أقدمه المنصور الحيرة، بعث إلي، فقال: يا أبا حنيفة! إن الناس قد فتنوا بجعفر بن محمد، فهيئ له من مسائلك الصعاب. فهيأت له أربعين مسألة، ثم أتيت أبا جعفر وجعفر جالس عن يمينه، فلما بصرت به هبته، دخلني لجعفر من الهيبة ما ال يدخلني لأبي جعفر، فسلمت، وأذن لي، فجلست. ثم التفت إلي جعفر، فقال: يا أبا عبد الله! تعرف هذا؟قال: نعم، هذا أبو حنيفة. ثم أتبعها: قد أتاك. ثم قال: يا أبا حنيفة! هات من مسائلك، نسأل أبا عبد الله. فابتدأت أسأله، فكان يقول في المسألة: أنتم تقولون فيها كذا وكذا، وأهل المدينة يقولون كذا وكذا، ونحن نقول كذا وكذا، فربما تابعنا، وربما تابع أهل المدينة، وربما خالفنا جميعا، حتى أتيت على أربعين مسألة، ما أخرم منها مسألة. ثم قال أبو حنيفة: أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟

بازبینی #2
ایجاد شده 21 آوریل 2026 10:09:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 21 آوریل 2026 10:36:43 توسط ... .